

# بهار درسی

می‌زدند. پرستوها روی درخت سرود شادی می‌خواندند. مادر بزرگ به اتاقم آمد و گفت: بیا سفره هفت‌سین را ببین. به مادر بزرگم آنچه را که دیده بودم تعریف کردم. مادر بزرگ گفت: فصل بهار، خیلی شگفت‌انگیز و لطیف و زیبا است. بهار همه را از خواب زمستانی بیدار می‌کند. بهار طبیعت را تغییر می‌دهد. درخت‌ها و گل‌ها را زنده می‌کند. بهار فصل بیداری است. همه چیزی قابل تکرار و جبران است. بهار شکوفه و سرسبزی را به درختان هدیه می‌دهد. حال زمین را به بهترین حال تبدیل می‌کند. بهار همه را به نو شدن دعوت می‌کند. سال نو، فصل نو، روز نو، به مادر بزرگم گفتم: امروز از بهار یاد گرفتم من هم باید تغییر کنم. باید نو شوم. بیدار باشم با دقت اطراف خود را خوب ببینم تا اشتباه نکنم. شادی را به خانواده و همه هدیه بدهم. مطمئن باشم که با تلاش دوباره شادی و روزهای سبز می‌آید.

زیر لحاف گرم و نرمی که مادر بزرگ برایم دوخته بود، خوابیده بودم. با صدای آواز پرندگان و هوهوی باد که از لابه‌لای درخت به شیشه اتاقم می‌خورد، از خواب بیدار شدم. پنجره اتاق را باز کردم. بوی گل‌ها و شکوفه‌ها هوای اتاقم را تازه کرد. با خنده به خورشید خانم سلام کردم. خورشید زمین را گرم کرده بود و با شادی به درختان و پرنده‌ها نگاه کردم. صدای چه‌چه‌چه بلبل‌ها و جیک‌جیک گنجشکان و قارقار کلاغ‌ها در آسمان حیاط پیچیده بود، انگار باهم حرف



نویسنده و تصویرگر: طاهره عرفانی